

خواب‌های طلایی

مشتاق زارع



تابستان ۱۳۹۵

نشر شادان



گروه فرهنگی انتشاراتی

انتشارات شادان

دفتر مرکزی:

تهران، کوی نصر (گیشا)، خیابان جوادفاضل جنوبی.

شماره ۱۰۲. تلفن: ۸۸۲۶۷۲۹۸ - ۸۸۲۴۱۰۲۰

www.shadan-pub.com

shadan@shadan-pub.com

خواب‌های طلایی

نویسنده: مژگان زارع

تألیف: اول - تابستان ۱۳۹۵

ویراستار: مژگان معصومی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۸-۳۳-۶

کتابخانه ملی: ۴۱۹۴۶۶۵

تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۳۲۰۰۰۰ ریال

زارع، مژگان

خواب‌های طلایی - نویسنده: مژگان زارع /

تهران: شادان / ۱۳۹۵ / ۵۲۸ صفحه /

(ارمان ۱۲۰۴)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۸-۳۳-۳

ISBN: 978-600-7368-33-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱- داستانهای فارسی - قرن ۱۴

خ ۳۸۴۵ الف / ۸۰۷۶ PIR

۱۳۹۵

کتابخانه ملی ایران

۸۶۳/۶۲

۴۱۹۴۶۶۵

یادآوری: کلیه حقوق این اثر متعلق به انتشارات شادان می‌باشد. هرگونه استفاده از آن یا مجوز کسر مجاز است.

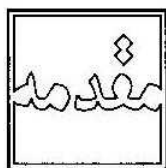


غیرمجاز برای
دانلود رایگان

استفاده از کتاب‌های شادان برای قرار دادن در سایت‌های مختلف به هر شکل غیرمجاز و به دور از اصول اخلاقی است.

همزادی برای عشق...

مثل کسانی بود که پختگی لازم را برای زندگی دارند، البته نه از صدقه سر دانشگاه و تحصیلات آکادمیک، و نه حتی به دلیل مطالعه و کتابخوانی! او در کوره زندگی آبدیده شده بود. سن و سالی نداشت، اما با کمی تأمل و شاید گپ زدن، می شد فهمید که خیلی پیش از آنچه باید، تجربه کسب کرده است.



مجبور بودیم کمی با صحبت کردن وقت بگذرانیم، پس خیلی زود غایب ها و تجربیاتش را بیرون ریخت: «از من می شنوی عاشق نشو، یا اگر شدی بی خیال رسیدن باش!». خیلی مختصر و کوبنده... که پشت آن حتماً هزار و یک حرف داشت و ادامه داد: «آدم عاشق فرصتی برای رسیدن ندارد... اگر هر خلی زرنگ و تودار باشد عشق را نگه می دارد. برای اشک های گاه و بی گاهش، توی همین فرصت های یواشکی که زمانی برای فکر کردن به معشوق دارد... عشق جانی است کنار همان ترانه های ناگفته، عاشقانه های فراموش شده... مثل کلامی که قبل از گفتن از دهان می افتد!».

همه این جملات را گفت برای آن که درد دل خودش را بگوید: «شاید عشق برای ماها که درست سر بزنگاه جوانی به دلیل رفتاری های خانوادگی و مالی مجبور به گذشتن از دل و دلدادگی می شویم، نباشد... شاید هم عشق مال اونهایی است که برای حفظ آبروی خانوادگی مجبور نیستند لبخند زورکی به کسی بزنند که

قیافه‌اش هم قابل تحمل نیست!... من لبخند زدم، البته نه به روی کسی که شب‌ها از دوری‌اش اشک ریختم، بلکه به اون که قرار بود با اموالش همه‌مون رو خوشبخت کنه!!... پس بهم نگو عاشق‌ها به هم میرسند... نه، نمی‌رسند!».

دیدم ظاهراً این حرف‌ها فقط در قصه‌ها و صفحه‌ حوادث نیست و میان همین آدم‌های هر روزه هم خیلی راحت اتفاق می‌افتد. آن وقت دیگر حرفایی مثل گوهر یک دانه‌ای بنام عشق و معشوقی که در خواب دختران جوان با اسب سپید می‌آید خنده‌دار خواهد بود. زندگی گاهی بی‌رحم می‌شود و انگار تمام نیرویش را جمع می‌کند تا پوزخندی تلخ بزند به ریخت و قیافه‌ عاشق و معشوق، و دوری بخورد که عاشق دلباخته‌ ما بگوید همه‌ این‌ها فقط حرف است و قصه! اصلاً نباید بشنو همه‌اش همین است و وقتی جاودانه می‌شود که همراه با نرسیدن باشد. عشق را لحظه‌ جدا شدن و نرسیدن نطفه‌اش کامل می‌شود و معنا پیدا می‌کند. یک که این دو، عشق و جدایی، همزاد یکدیگرند. وقتی اولی نطفه می‌دهد، دوم خود را آماده‌ حضور می‌نماید و منتظر می‌شود تا وقتش برسد.

بگذریم از قصه‌ آدم‌ها و برسیم به قصه‌ ما. از خودمان. قصه‌ای که راوی‌اش رابطه‌ میان قلم و مخاطب را خوب شناخته‌ و اولین — و شاید مهم‌ترین — قدم در رمان نویسی که همانا شناخت مخاطب امروز است را می‌داند. روایت «خواب‌های طلایی» هم از دل همین آدم‌های نزدیک سرچشمه گرفته و به همین دلیل ملموس است و برای مخاطب جذاب قابل تأمل. می‌دانم — از روی تمام این سال‌ها با شادانی‌ها بودن — که دل می‌سپارند به قصه‌اش و روزهایی را با شخصیت‌های آن خو می‌گیرند.

عشق تان فارغ از جدایی!

بهمن رحیمی

مرداد ۱۳۹۵ - تهران

بهمن رحیمی